تشيّع امامي و زيدي در ايران

كيهان انديشه ـ شماره ۵۲ ، مرداد و شهريور ۱۳۷۲

تاريخ و تاريخ‌نگاري

تشيّع امامي و زيدي در ايران

ويلفرد مادلونگ

ترجمه رسول جعفريان

شيعه مذهبي كه علي[ع] و اهل بيت [ص] را تقديس مي‌كند در كوفه برآمد.٠ اين مذهب تا زماني بعد از برافتادن قيام شيعيان كوفه به رهبري مختار با هواداري از محمد بن حنفيه بر ايران تأثيري نگذاشت. هاشميه يكي از حركتهاي فرقه-اي كه از درون اين قيام برآمد. اولين فرقه شيعي بود كه پيام انقلابي خويش را در ايران منتشر ساخت. تا پايان دوره اموي امواج انقلابي تشيع كيساني در ايران طنين افكنده و كسان زيادي را به دنبال خود كشاند.

پس از پيروزي انقلاب با تأسيس دولت عباسي و چرخش خلفاي بني عباس به سمت مذهب تسنن اين فرقه با همان سرعتي كه برآمده فرو نشست گرچه برخي از افكار و آرمانهاي آن در ميان خرميه ماندگار شد. ويژگيهاي مردمي آن در داستان ابومسلم قهرمان شهيد آن[۱] كه تا قرن يازدهم هجري باقي مانده‌بود° هنوز مي‌توانست عكس‌العمل خشمناكي را در ميان عالمان شيعي ايراني كه هيچگونه احساس همدردي نسبت به آن تفكر كجروانه نداشتند برانگيزاند.[۲]

دو فرقه شيعي بعدي نيز كه ريشه در كوفه داشت، در حوزه ايران وارد گرديد.

مرحله جديد توسعه شيعه با آموزه‌هاي نواده امام‌حسين[ع] يعني محمدبن علي باقر [ع] آغاز شد. در دوره‌اي كه مذاهب فقهي اهل سنت شروع به شكل‌گيري نمود.شيعيان منزوي كوفه نيز براي حل مسائل فقهي و ديگر امور مذهبي خود به سراغ وي آمدند تا تحت رهبري عالم‌ترين فرد اهل بيت درآيند. بدينسان امام باقر [ع] بيانگذار فقه شيعي گرديد.

چند سال پس از رحلت امام باقر[ع] در حدود سال۱۱۷ هجري شيعيان كوفه درباره حمايت از قيام برادر او زيد بن علي (م۱۲۲) به دو گروه تقسيم شدند. پيروان تندرو امام باقر[ع] به دليل آنكه زيد حاضر نشد به صراحت دو خليفه نخست را به عنوان غاصب حق امام علي [ع] در حكومت محكوم كند. دست از حمايت او برداشتند° آنان با پذيرفتن امامت امام صادق [ع] بدو پيوستند كسي كه اماميان تحت رهبري او به عنوان يک جامعه مذهبي با فقه و كلامي متمايز تشخيص يافت.

از آنجا كه كيسانيه و شاخه‌هاي مختلف آن پس از روي كار آمدن عباسيان از هم فرو پاشيد، اماميه در آموزه‌هاي تند روانه شيعي وارث آن گرديد.

امام صادق [ع] آراء فقهي پدر خويش را تا حد يک سيستم فراگير وسعت بخشيد. همانطور كه عقايد او در باره امامت قوام بخش جامعه اماميه شد.°

پايه اين اعتقاد برآن بود كه هر فرد انساني در هر زماني نيازمند به يک رهبر الهي [معين شده از طرف خداوند] هدايتگر و آگاه به همه موضوعات و مسائل مذهبي دارد. او صريحاً تأكيد كرد كه دنيا حتي براي لحظه‌اي نمي‌تواند بدون چنين رهبري باشد. اين رهبر براي اينكه بطور كامل به وظيفه الهي خويش عمل كند، لازم است تا از هر اشتباه و خطايي مصون باشد.

آنگاه كه عصر نوبت با حضرت محمد [ص] خاتمه يافت امامان به عنوان وارثان او رسالتش را در هر زمينه جز ارائه وحي جديد و طبعاً كتاب جديد ادامه مي‌دهند. بدين ترتيب امامت در امتداد نبوت قرار ميگيرد. رد عدم اطاعت و يا غفلت

نسبت به هر امام الهي در واقع برابر با رد خود پيامبر [ص] است. بنابراين بخش بزرگي از اصحاب پيامبر [ص] به دليل رد حكم الهي در تعيين امام علي [ع] توسط پيامبر [ص] به عنوان وصي و جانشين او و پذيرش خلافت ابوبكر از دين برگشتند و بدين ترتيب بخش عمده‌اي از جامعه اسلامي در اين دوره در وضعيت ارتداد قرار گرفتند.٠

پس از امام علي [ع] مسير اصولي امامت از فرزندان وي حسن و حسين [ع] گذشته به اخلاف امامحسين [و از آنجا تا] به امامصادق [ع] به عنوان ششمين امام رسيد. اين امر به طور حتم تا آخر الزمان از پدر به پسر خواهد رسيد.

گرچه در اين ايده امامان تنها حاكمان مشروع جامعه اسلامي به شمار مي آمدند اما امامت آنان بسته به حكومت كردن رسمي و يا تلاش براي به دست آوردن آن نبود. امام صادق [ع] به دنبال به دست آوردن حكومت نبوده و به پيروان خويش را نيز از ورود در فعاليتهاي انقلابي به شدت منع مي‌كرد. او چنين اظهار مي‌كرد كه امامان درصد به دست آوردن موقعيت مشروع خود نيستند. مگر يكي از آنان كه سر انجام به عنوان قائم قيام خواهد كرد و بر جهان حكومت خواهد نمود. اين نگرش سكوت گرايانه غير انقلابي با عمل به تقيه يعني احتياط در نمودن عقايد ديني كه امام صادق به عنوان يک وظيفه اساسي ايماني كه در آن شرايط بر پيروان خود واجب كرد به سرعت تقويت گرديد.

اين عناصر در آموزه‌هاي او تا حدود زيادي موضع تند آنها را در نفي نهاد خلافت به بي طرفي كشاند و بدينسان موقعيت ماندگاري آنها را در آن محيط خصومت‌آميز جامعه اسماً اسلامي كه مناسبات آن به كلي از نظر آنها محكوم بود بهبود مي‌بخشيد.

اكثريت قاطع امام صادق [ع] كوفي بودند ولي تشيع امامي در حيات وي در قم - قديمي ترين و استوارترين پايگاه خود در ايران - انتشار يافت. شهر قم از شهرهاي پيش از اسلام ايران بود كه در حوالي سال ٥٢٣ ق به دست اعراب و با فرماندهي ابوموسي اشعري فتح گرديد. پس از گذشت شصت سال اين شهر و اطراف آن توسط قبيله اشعري كه از كوفه بودند به عنوان پناهگاه ايمن برگزيده شد و آنها ترس حجاج حاكم بني اميه در عراق از كوفه به عنوان پناهگاه به سوي قم آمدند.

بر اساس يک گزارش فرزندان سعدبن مالک بن عامر اشعري يعني عبدالله الاحوص، عبدالرحمن، اسحاق و نعيم در شورش بزرگ عبدالرحمن بن اشعث، شركت داشته و پس از سقوط آن از عراق به ايران گريختند. آنها در برخي روستاها در اطراف قم به زور و با كشتن تعدادي از مردم سكونت گزيدند.

گزارش ديگري زمان ورود آنها را ده سال بعد در سال ٩۴ هجري ياد كرده و سكونت آنان را صلح گونه توصيف مي‌كند.-[٣]

فرزندان سعد بن مالک اشعري از افراد يک قبيله اشرافي از اعراب جنوب ساكن در كوفه بوده و روشن است كه همراه آنها تعداد زيادي از بستگان آنان نيز بوده اند. در طول سه قرن بر قم تفوق داشتند.

زماني آنها براي نخستين بار در قم سكونت گزيدند ضد بني اميه بودند گرچه به نام شيعه شناخته نمي‌شده و يا حداقل به معناي فرقه‌اي كلمه شيعه نبودند. در جريان انقلاب بني عباس آنان به قحطبه‌بن شبيب فرمانده عباسيان در گرگان پيوستند تا او را در سرنگوني دولت منفور بني اميه حمايت كنند آنان پس از گذشت چند دهه به گونه‌اي استوار شيعه امامي شدند.[۴]

گفته شده است كه اولين فرد از ميان آنان كه پيرو امام صادق [ع] شد فرزند عبدالله بن سعد بن مالک و به احتمال زياد عيسي بن عبدالله بوده است. در كتب رجالي شيعه از عيسي به عنوان راوي امام صادق [ع] و فرزند او امام - كاظم [ع] ياد شده و نيز كسي كه سؤالاتي براي امام رضا [ع] فرستاده است.[۵]

به نظر مي‌رسد كه ديگر اعضاي فاميل وي نيز از او پيروي كرده باشند اما اين گونه كه همه اعقاب وي شيعه شده باشند.

ابن سعد از دو محدث سني قمي از ميان اين خاندان ياد كرده: اشعث بن اسحاق بن سعد و يعقوب بن عبدالله برادر عيسي گفته شده كه جرير بن عبدالله قاضي ري و محدث متعصب سني زماني كه يعقوب را مي‌ديد مي‌گفت: اين مؤمن آل فرعون است.-[۶]

روشن است كه ديگر اعضاي اين قبيله تا بيش از مرگ يعقوب [بن‌عبدالله] در سال ۱۷۴هجري شيعه شده‌اند. تا حوالي پايان قرن دوم هجري، قم همچون كوفه بطور خالص شيعه، اما برخلاف كوفه، شيعه امامي بود.

شيعيان كوفه عميقاً به جناحهاي رقيبي تقسيم شده بودند. كتابهايي كه به بيان فرق شيعه پرداختند آنان را بر-شمرده‌اند شيعيان كوفه بيشتر تمايل به مذهب زيدي داشتند تا امامي.

شيعيان امامي پس از درگذشت امام صادق[ع] بطور جدي درگير انشعاب شدند. گروهي از پيروان وي مرگ آن حضرت را انكار كرده و انتظار بازگشت او را داشتند ؛ در حالي كه برخي ديگر محمد بن اسماعيل يعني بزرگترين پسر امام صادق [ع] را امام مشروع مي‌دانستند.

توده شيعيان كوفي طرفدار وي در آغاز بزرگترين فرزند باقي مانده او يعني عبدالله افطح را به عنوان جانشين وي پذيرفتند امام زماني كه پس از گذشت چند ماه او بدون جانشين درگذشت، آنان امامت موسي بن جعفر[ع] هفتمين امام شيعيان اثنا عشري را پذيرفتند، با اين حال بسياري از آنها بر اين باورند كه عبدالله امام به حق پيش از موسي بن جعفر(ع) به شمار مي‌آيد اينان را فطحيه مي‌گفتند و فرقه قابل ملاحظه‌اي را تا قرن چهارم در كوفه تشكيل مي‌دادند.

در قرن سوم بسياري از محدثان مهم شيعي در كوفه همچون بنوفضال و فطحي بودند. حسن بن علي بن فضال (م. ح۲۲۰) از موالي بني تيم‌الله يكي از راويان بزرگ موسي‌بن جعفر [ع] به شمار مي‌آمد.-[۷]

گرچه ادعا شده كه او در وقت مرگ خود امامت عبدالله افطح را انكار كرد، اما فرزند وي احمد (م۲۶۰) نيز كه محدث و مؤلف بوده آنرا رد كرده است.[۸] نجاشي علي فرزند جوان‌تر حسن را به عنوان «فقيه اصحابنا بالكوفه ووجههم وثقتهم و عارفهم بالحديث» شناسانده است اين در حالي است كه او فطحي بوده و كتابي در اثبات امامت عبدالله افطح نگاشته است[۹].

در ميان اصحاب امام كاظم [ع] پس از اينكه وي در زنداني در بغداد به سال ۱۸۳ درگذشت اختلاف بيشتري پديدار شد. بسياري مرگ آن حضرت را انكار كرده با نسبت دادن ويژگيهاي خاصي به او ادعا كردند كه به عنوان مهدي و هفتمين امام باز خواهد گشت آنها امام رضا[ع] امام هشتم شيعه اثنا عشري را به عنوان امام پس از وي نپذيرفتند، گرچه برخي از آنها او و امامان بعدي را به عنوان خليفه وي در دوران غيبت پذيرفتند. بسياري و شايد اكثر محدثان امامي كوفه در قرن سوم متعلق به اين گروه كه «واقفيه» نام داشتند بودند. مشهورترين آنها بنوسماعه يعني محمدبن ابراهيم سماعة‌بن موسي فرزندان او حسن (م۲۶۳)، ابراهيم و جعفر و نواده او معلي بن حسن بودند. [۱۰]

در كنار اين فرقه، امامي مذهبان كوفه گرفتار فعاليت غاليان مشهور خود بودند، كساني همچون: مفضل بن-عمر[۱۱]محمد بن سنان (م۲۲۰)[۱۲]

محمد بن علي صيرفي.[۱۳] اين آخري به دليل تكفير شدنش توسط به امام گريخت.

شيعيان قم در وفاداري نسبت به امامت دوازده امام باقي ماندند، و هيچ گونه انشقاق فطحي، يا واقفي در ميان تعداد بي‌شمار محدثان امامي اين شهر ياد نشده است. رهبران اشعرهاي شهر كه با حمايت حاكم عباسي آنجا را در كنترل داشتند ايضاً به عنوان پاسداران امامي مذهبان عمل كردند.

پس از عيسي بن‌عبدالله بن سعد فرزند وي ابوعلي محمد، از سوي نجاشي به عنوان شيخ قمي‌ها، رئيس اشاعره و «متقدم عندالسلطان» توصيف شده است. او امام رضا[ع] را ديده و از فرزندش محمد جواد [ع] روايت نقل كرده است.[۱۴] پس از وي فرزندش ابو جعفر احمد بن محمد بن عيسي بن عبدالله رهبري را بدست گرفت. او نيز بر اساس گفته نجاشي شيخ قمي ها، و فقيه بلامنازع آنان و نيز رئيس، يعني: شخصيت موجه شهر كه با حاكم ديدار دارد، بوده است.

احمدبن محمدبن عيسي با امام رضا، محمدجواد و علي الهادي [عليهم‌السلام] ملاقات كرده است.[۱۵]

برخورد او با محدثاني كه تمايلات غلوآميز داشتند قاطعانه بود. بنابراين او از حسن بي فرزاد محدث قمي كه در اواخر عمر به غلو گرايش پيدا كرد، روايت نكرد.[۱۶] او بر ضد سهل بن علي رازي به عنوان غالي و جعال شهادت داده و او را از قم به زادگاه او در ري تبعيد كرد.[۱۷] محمدبن علي صيرفي غالي كوفي براي مدتي در قم نزد وي سكونت داشت

اما زماني كه آموزه‌هاي غلات شيوع يافت، او به اجبار مخفي شده و به همراه احمدبن محمد از شهر تبعيد گرديد.[۱۸]

احمد بن محمد بن خالد برقي محدث امامي و مؤلف پركار كه از اهالي «برق رود» در نزديكي قم بود، به وسيله احمد - بن محمد عيسي از قم تبعيد شد. دليل آن، روايت وي از راويان ضعيف بود.

اما مدتي به وي اجازه داد تا به شهر بازگشته و از وي عذرخواهي كرد. زماني كه برقي در سال۲۷۴ يا ۲۸۰ درگذشت، احمد بن محمد بن عيسي با پاي و سربرهنه در تشييع جنازه او شركت كرد.[۱۹]

بدين ترتيب قم به عنوان مركز عمده حديث امامي در قرن سوم درآمد. در اين شهر احاديث امامان كه ابتدا در كوفه روايت مي‌شد و بعداً در جاهاي ديگر مورد تهذيب قرار گرفته و گردآوري مي‌شد. يک بررسي از سلسله طرق حديث در مجموعه هاي قابل قبول جمع‌آوري شده حديثي شيعه دوازده امامي شاهد خوبي بر اين امر است.[۲۰] در يكي از مشهورترين اين كتابها، يعني كتاب الكافي كليني، بيش از هشتاد درصد از احاديث توسط راويان قمي روايت شده است. اگر احاديثي كه وي از عالمان همشهري خود- كه ارتباط تنگاتنگي با راويان قمي داشته‌اند- نقل كرده به آنان ضميمه كنيم تناسب مذكور به نود درصد مي‌رسد. ابن بابويه صدوق كه خود از چهره‌هاي مبرز مكتب حديثي قم به شمار مي‌آيد تقريباً تمامي احاديث «كتاب من لايحضره الفقيه» او از طريق محدثان همشهري‌اش روايت شده است.

كمک قم در رشد شيعه امامي هم به لحاظ پناهگاه اصلي دانشمندان محدث امامي و هم به دليل پيروي بي شائبه از امامان مؤثر بوده است. بدون چنين كمكي شايد شيعه اثنا عشري هرگز نمي‌توانست شكل و قالب تشيع را داشته باشد.

اما اين امر بايد مورد توجه قرار گيرد كه قم و دانش امامي آن در اين دوره توسط اعراب به‌ويژه اشعري‌ها شكل يافته - است. بخش اعظم محدثان قمي، بويژه چهره‌هاي برجسته آن عرب بودند، در حالي كه بخش اعظم محدثان امامي كوفه از موالي به شمار مي‌آمدند. احمدبن محمد بن عيسي رئيس قم و دانشمندان قمي عربي بود كه به عربيت خود افتخار كرده و كتابي در «فضايل عرب» نگاشت (كتاب فضائل العرب).[۲۱]

پس از رحلت امام محمد جواد [ع] در سال ۲۲۰ وي ابتداء از تأييد جانشيني امام علي هادي[ع] خودداري كرد. اين انكار وقتي بود كه اعلان جانشيني از سوي يک ايراني با نام خيراني صورت گرفت و اين در حالي بود كه احمدبن محمد خود در خفا رازدار اين امر بوده و از آن آگاهي داشت. وقتي بين او و خيراني در اين باره منازعه شد، او پذيرفت كه از جانشيني آگاه بوده و افزود كه آرزو داشت تا افتخار اعلام اين امر براي شخصي عرب باشد نه عجم.[۲۲]

در طول قرن چهارم مكتب قم تحت الشعاع برآمدن مدرسه كلامي امامي در بغداد قرار گرفت، مكتبي كه از كلام عقلي و روش منطقي در برابر پيروي بي چون و چراي از حديث حمايت ميكرد.[۲۳]

شيخ مفيد (م۴۱۳) نخستين رهبر اين مكتب به گونه اي آشكار در برابر شيخ صدوق رهبر برجسته مكتب قم و استاد خود قرار گرفت و كتابي در تصحيح [كتاب] اعتقادات او نگاشت. او مكتب قم را مذهب حشوي (نامي تحقيرآميز كه به اهل حديث سني اطلاق مي‌شد) در ميان شيعه ناميد. ادعاي نگاهباني تشيع اصيل امامي را از سوي آنها منتفي دانست.

شاگرد و جانشين وي شريف مرتضي علم‌الهدي (م۴۳۶) عقل گرايي را يک قدم جلوتر برده و همانند معتزله تنها بر اين امر تأكيد مي‌كرد كه عقل بدون استمداد از وحي مي بايست اصول مذهب را به دست آورد. تندي او نسبت به دانشمندان قمي بيش از مفيد بود؛ وي با استثناء كردن صدوق، بقيه را اهل تشبيه و جبري مذهب دانسته و معتقد بود كه او نمي‌خواهد ديگر عقايد بدعت‌آميز آنان را بيان كند. بنابراين آنها نيز به عنوان محدث همانند همتايان سني خود غير قابل قبول هستند. در واقع كتابهاي آنها مملو از احاديث جعلي آشكار است.

سيد مرتضي حتي كتاب كليني را كه غالباً به عنوان جامع‌ترين مجموعه حديثي شيعه اثنا عشري شناخته مي شود، از اين قضاوت ويرانگر خود استثنا نكرده است. وي براي گريز از اعتماد بر احاديث اشكال پذير راويان امامي بر آن است تا فقه امامي را بر پايه اصل اجماع بناكند.نتيجه چنين امري آشكارا قانع كننده نبوده و تنها چند نفر از عالمان امامي از آموزه فقهي او پيروي كردند در حالي كه آموزه‌هاي كلامي وي تا آغاز دوره مغولان پابرجاي ماند.

شاگرد نزديک سيد مرتضي شيخ الطائفه طوسي (م ۴۶۰) چنين استدلال کرد که گرچه بسياري از احاديث راويان امامي مذهب از اخبار آحاد به شمار رفته و نسبت به اصول عقلي قابل قبول نيست، اما مسايلي که در واقع به وسيله اجماعات پوشش داده شده اجماعاتي است که بطور کلي توسط جامعه امامي در زمان حضور ائمه و با تصويب آنها بکار گرفته شده است.

بنابراين طوسي مکتب قم را حداقل تا حدودي تجديد و ترميم کرد. احاديثي که از امامان در قم روايت و گردآوري شده بود هنوز شکل نهايي تأليف را نداشت بلکه آنها مواد منبع اوليه فقه منظم شيعه امامي بودند که طوسي آنها را بر اساس روش فقهي سامان داد. شيخ طوسي در کلام به طور قطعي از آموزه‌هاي عقلي سيد مرتضي پيروي کرد.

مکتب قم در قرن پنجم از هم فرو پاشيد. ديدگاه حديثي براي مدتي مانند آتش زير خاکستر باقي ماند، تا آنکه بعدها وسيله محمد امين استر آبادي بيانگذار مکتب اخباري در قرن يازدهم به صورت قوي احيا شد.

مرکز اصلي مکتب دوازده امامي از بغداد به نجف منتقل شد و اين زماني که شيخ طوسي به دليل احساس ناامني از محيط خصومت‌آميز مرکز خلافت عباسي عازم نجف شد. در قرن ششم شهر حله، واقع در مسير راه بغداد- کوفه که مرکز اصلي مکتب امامي شده بود، به صورتي گسترده بر پايه کارهاي شيخ طوسي بنا شده و تا عصر مغول و پس از آن نيز دوام آورد.

اکنون شيعه دوازده امامي به‌طور گسترده‌اي در ايران پراکنده شده بود، گرچه اين گسترش بيشتر در جوامع اقليت بود. ريشه برخي از اين جوامع اقليت بود. ريشه برخي از اين جوامع تا زمان حضور امامان يعني نيمه نخست قرن سوم هجري و يا حتي زودتر امتداد يافت. آنها ظاهراً بيشتر تحت تأثير و راهنمايي قم بوده‌اند تا کوفه. هيچ شاهدي بر وجود جريانات بدعتگزار «فطحي» و «واقفي» در هيچ کجاي ايران به شکل قابل توجهي که در عراق موجود بود دردست نيست تني چند محدث امامي در همان دوره متقدم در اهواز فعال بودند.٠

جامعه امامي ري و حاشيه آن نيز به همين دوره باز ميگردد. کانون اصلي برخاسته از مقبره و پس از مدتي آستانه سيدعبدالعظيم حسني [ع] بود. او از اصحاب امام جواد [ع] و امام هادي [ع] بود که در اواسط قرن سوم هجري به اين شهر درآمده و در آنجا به نشر علم پرداخته و همانجا درگذشت.[۲۴]

در خارج از قم، شهر ري، به احتمال، جوامع اصيل امامي را در ايران در طول دوره آل بويه و سلجوقي در خود جاي داده بود. آوه در کنار ساوه نيز از همان عهد در تشيع سرسخت بود. تشيع امامي نيشابور با فعاليت فضل بن شاذان (م ح ۲۶۰) رشد قبل ملاحظه اي کرد. وي يک محدث امامي برجسته، فقيه، متکلم نويسنده‌اي پرکار با ديدگاههاي خاص خود بود. او بويژه به دليل پرکار با ديدگاههاي خاص خود بود. او بويژه به دليل بکارگيري عقل در فقه و کلام مورد توجه و نيز انتقاد قرار داشته است.

کتابهاي متعدد وي و نيز آموزه‌هايش به وسيله شاگردش علي‌بن محمد قتيبه نيشابوري انتقال يافته است.[۲۵] در قرن چهارم ديدگاه غير اصيل (غير ارتدوکس) جامعه شيعه نيشابور مجدداً مورد تأييد قرار گرفت و اين زماني بود که آنها از ابوعلي بن جنيد استقبال و احترام کردند، فقيهي که از سوي عالمان بغداد و قم به دليل بکارگيري قياس و رأي در فقه محکوميت عمومي يافته بود.[۲۶]

در آن سوي شرق در ماوراءالنهر مذهب امامي در امتداد يک جريان مستقل در قرن چهارم باليد و در سمرقند منتشر گرديد، درست بعد از شروع محدود آن در اواخر قرن سوم توسط محمد بن مسعود عياشي که مردي شخيص، ثروتمند و نومذهبي٠ فعال در دهه‌هاي نخست قرن چهارم هجري بود. وي پيش از آنکه به مذهب تشيع بگرود، آن زمان که هنوز جوان بود، اندوخته گسترده‌اي از حديث سني داشت.

اندکي بعد او به موازات تشکيل مجلس حديث براي اهل سنت مجالسي نيز براي شيعيان برقرار کرد. کتابهاي متعدد وي در شمال شرق ايران پراکنده بود؛ اما بطور کلي از نظر عالمان امامي مذهب عراق و غرب ايران به دليل روايت او از راويان ضعيف مطرود بود.[۲۷] به احتمال اين راويان ضعيف در قياس با افراد وابسته به فرقه‌هاي صرفاً شيعي که محدثان امامي اصيل از آنان روايت نمي‌کردند ضعيف‌تر نبودند.

يکي از شاگردان بي شمار عياشي ابوعمر و محمد بن عمر کشي - يا کشي - از شهر «کش» در ماوراءالنهر بود. کتاب وي درباره محدثان شيعي مي‌بايست توسط شيخ طوسي با حذف مدخلهايي که اندکي بعد از عامه شناخته شدند مورد تهذيب قرار مي‌گرفت.

تا اين كتاب بتواند از جمله چهار كتاب رجالي اصلي شيعه دوازده امامي اصيل درآيد.[۲۸]

يكي ديگر از شاگردان عياشي ابونصر احمدبن يحيي سمرقندي است كه بنا به گفته طوسي وي براي عامه [كه محتملاً در اينجا مقصود از آن حنفيان هستند] بر مذهب آنان و براي حشويه و شيعه نيز بر اساس مذهبشان فتوا مي داد[۲۹] روشن نيست كه مدرسه عياشي تا چه زماني دوام آورده است.

حضور شيعه از آغاز قرن سوم به كمک القاب محدثان و متكلمان امامي منسوب به بلخ، كاشان، قزوين، گرگان و آمل طبرستان توسط محدثان اوليه امامي مشخص مي‌شود. شهر طوس به ظن قوي پايگاه براي جامعه امامي بوده آن هم از زماني كه امام هشتم علي‌الرضا[ع] در سال ۲۰۳ در آنجا مدفون شد.

اما اين حضور البته تا قرن چهارم چندان قابل توجه نبوده است حضور جامعه امامي تا قرن چهارم چندان در بيهق (سبزوار) به همين قرن باز مي‌گردد اسامي شهرهاي ديگري كه اهميت كمتري براي تاريخ متقدم شيعه دارد مي تواند به آنها افزوده شود.

اولين سلسله دوازده امامي ايراني «باونديان» حاكم در مازندران در دوره سلجوقي بودند كه به عنوان حمايت‌كننده و پناه دهنده به عالمان امامي عمل مي‌كردند. حداقل برخي از افراد به عالمان امامي عمل مي‌كردند. حداقل برخي از افراد اين سلسله در قرن چهارم، زماني كه حاكميت آنان محدود به مناطق كوهستاني بود، شيعه دوازده امامي بوده-اند در حالي كه در آغاز آن قرن اين سلسله، سنيان راسخي بودند.[۳۰]

برخي مواقع آل‌بويه به عنوان نخستين سلسله شيعه دوازده امامي ايراني به شمار مي‌آيند كساني كه در آغاز بيشتر زيدي بوده و بعد از مدتي درصدد حمايت از معتزله و شيعه برآمدند بدون آنكه با شاخه خاصي از آنها بيعت كنند. بدين ترتيب تشيع دوازده امامي تا بيش از پيروزي مغولان در بيشتر سرزمين ايران بخوبي استقرار يافته بود. البته غلبه آن بسيار محدود بوده و جز قم تنها در شهرها و مناطق بسيار كوچک تسلط داشت.

روي هم رفته شيعه اقليتي را در يک كشور سني تشكيل مي‌داد اين وضعيت در دوره مغول و نيز دوره تيموري و با وجود توسعه محدود محلي تشيع تغيير جوهري نيافت. در زمان بر آمدن صفويان، مشهد ،مقدس‌ترين آستانه شيعي در ايران بطور غالب شهري سني بشمار مي‌رفت.[۳۱] سرانجام تشيع دوازده امامي به وسيله اراده حكومتي بر ايران حاكميت يافت. اين مذهب با عمومي شدن و انتشارش در ميان مردم خود را بر حكومت تحميل نكرد.

زيديه

فرقه ديگر شيعه كه برخاسته از قيام زيد بن علي (م ۱۲۲) در كوفه بود اندكي بعد ايران را تحت نفوذ خود قرار داد، و در قياس با مذهب اماميه بيشتر در حاشيه قرار داشت. زيديان، پشتيبانان قيام وي، به ضرورت سياست نظامي خود را حفظ كردند اما در بعد مذهبي موضع ميانه‌روي مسلطي در ميان شيعيان كوفه متقدم وجود داشت. آنها نظريه‌اي را در باب امامت پروريدند كه در جهاتي با نظريه اماميه متفاوت بود.

زيديه نه نظريه خط وراثتي را در ميان امامان پذيرفتند و نه نظريه عصمت الهي آنان را در مصون بودن از خطا و گناه افزون بر اين معتقد بودند كه هر فردي از سادات حسني يا حسيني كه بر اساس آموزه‌هاي مذهبي شايستگي داشته باشد مي‌تواند با قيام بر ضد حاكمان نامشروع، ادعاي امامت كند در اين صورت مي‌توان با او بيعت كرده و مورد حمايت مؤمنين قرار گيرد. بنابراين مي‌تواند دوره اي طولاني وجود داشته باشد كه امام مشروع زيدي در آن حضور ندارد. در زماني كه فرد علوي مدعي امامت و داراي شايستگي بالايي از لحاظ دانش مذهبي وجود نداشته باشد، زيديان بيشتر از حاكمان علوي صرفاً به عنوان داعي حمايت مي‌كنند. كسي كه به وسيله يک نظريه قانوني متأخر به عنوان امامي با شايستگي محدود شناسانده شده است.[۳۲]

در مسأله محكوم كردن جامعه اسلامي در مقياس اكثريت زيديه در قياس با اماميه افراط كمتري دارند. در حالي كه اكثريت آنها با اين مسأله موافقت دارند كه پيامبر منصب امامت را به علي، حسن و حسين [عليه‌السلام] اعطا كرده، اما در عقيده به نص و اينكه نصي واضح و غير مبهم درباره امامت آنان وجود دارد با اماميه مخالفند، علاوه بر اين، اين نص مخفي مي‌توانسته فقط با تحقيق روشن شود.

بنابراين آنان گناه صحابه و مسلمانان نخستين را در غفلت از اين امر و حمايتشان از خلفاي پيش از امام علي (ع) به حداقل مي‌رسانند. به هر روي حركات انقلابي تند آنان آنها را به خوارج نزديک كرده و تهديد فوري بيشتري را از سوي آنان نسبت به خلافت و آرامش جامعه در قياس با آرامترين نوع اماميه مطرح مي‌كرد. بدين جهت آنان در معرض سركوبي خشن‌تري بوده و همانند خوارج موفقيت آنان در مناطق غير قابل دسترسي و دور از مركز قدرت خلافت بود.

گرچه برخي از جنبشهاي ناموفق زيدي در خاک ايران رخ داد, اما فرقه زيديه تا حدود يک قرن پس از قيام زيد بن علي (۱۲۲) در ايران نفوذ نكرد. از آن پس يحيي، فرزند زيد، كه از نظر زيديه از ائمه زيدي به شمار مي‌آيد، طرفداران و حامياني در خراسان يافت، جايي كه وي پس از فرويش شورش پدرش در كوفه كه خود همراه بود در آن سر بر-افراشت. او در حالي كه در تعقيب حاكمان اموي بود، در مناطق متعددي پناه گرفت، ولي عاقبت دستگير شده و به سال ۱۲۵ در نزديكي جوزجان به قتل رسيد.

به هر روي حاميان محلي زيد اكثراً توسط دعوت عباسي هماهنگ شدند. دعوتي كه از نام يحيي و پدرش براي تحريک احساسات ضد اموي بهره برد، بدون آنكه هواداري جدي نسبت به اهداف آنان داشته باشد.

پنج دهه بعد در دوره آغازين حكومت هارون‌الرشيد يحيي بن عبدالله حسني كه خود در قيام حسين بن علي حسيني در حجاز شركت كرده بود، در رودبار ديلمان و منطقه كوهستاني آن با حمايت شاه جستاني ديلمان پناهي به دست آورد. عده‌اي از زيديان كوفي نيز وي را همراهي مي‌كردند.

ديلمي‌ها در آن زمان هنوز به اسلام نگرويده بودند، شواهدي نيز وجود ندارد كه اقامت كوتاه وي تا قبل از تسليم شدن به فضل بن يحيي منطقه را به روي نفوذ زيديه گشوده باشد. در سال ۲۱۹ اندكي پس از آغاز خلافت معتصم، محمد بن قاسم حسني - در حالي كه گروه كوچكي از زيديان كوفي وي را همراهي مي كردند - به طالقان خراسان آمده و شورشي را رهبري كرد كه به سرعت سركوب شد. شاهدي وجود ندارد كه هيچ يک از حاميان محلي او بستگي به فرقه زيديه داشته‌باشند.

آموزه‌هاي زيدي نخستين بار در ايران توسط برخي از پيروان امام قاسم بن ابراهيم رسي حسني (م ۲۴۶) آغاز شد كسي كه در كوه رس واقع در شرق مدينه زندگي كرده و تدريس داشت.[۳۳] در شمار تأليفات وي مجموعه پاسخ به سؤالاتي است كه مردم طبرستان در مسائل مذهبي برابر وي فرستاده‌اند.

يكي از مهمترين منتقل‌كنندگان آموزه‌هاي فقهي او جعفر بن محمد نيروسي طبري است. زادگاه او نيروي واقع در كوههاي غرب طبرستان در فاصله چند مايلي شرق رود چالوس قرار داشت.

غرب طبرستان منطقه رويان، كلا رو چالوس، نخستين مركز زيدي در ايران شد. در سال ۲۵۰، چهار سال پس از مرگ قاسم بن ابراهيم مردم اين منطقه برضد حاكم طاهري شوريده و با مشورت يک علوي محلي ،حسن بن زيد علوي را از ري دعوت كردند تا رهبري آنان را به دست گيرد. حسن به زودي كنترل تمامي طبرستان را به دست آورد و تحت عنوان مذهبي «الداعي الي الحق» به حكومت پرداخت. او مركز حكومت خود را در آمل در نزديكي منطقه‌اي كه اكثريت حاميانش از آن بودند قرار داد. برادر و جانشين وي محمد بن زيد در نبرد با سامانيان در سال ۲۸۷ كشته شد سامانياني كه دوباره حاكميت تسنن را به طبرستان بازگرداندند.

حسن‌بن زيد در سياست مذهبي خود، رسوم [شيعي] فقه و كلام معتزلي را به صورت رسمي اعمال مي‌كرد. محمد نيز به طور روشني از وي پيروي كرده و دو شخصيت برجسته معتزلي: ابوالقاسم بلخي و ابومسلم اصفهاني را به عنوان منشيان خود استخدام كرد ابن نديم آثاري در فقه و امامت از حسن بن زيد ياد كرده با اين حال اين آثار برجاي نمانده و ذكر يا نقلي نيز از آنها در ادبيات متأخر زيدي نشده است.

بعلاوه هيچكدام از اين دو برادر در دوره بعدي به عنوان امام زيدي شناخته نشده و بويژه از سوي پيروان نواده ابراهيم بن قاسم، يحيي الهادي الي الحق بنيادگذار امامت زيدي در يمن، متهم به بيدادگري شدند. الهادي اندكي قبل از ظهورش در يمن، در دوره حكومت محمد بن زيد از آمل ديدار كرده بود. زماني كه او به پيروانش اجازه داد تا او را به عنوان امام خطاب كنند او مورد بدگماني حاكم قرار گرفته و مجبور شد تا به سرعت آنجا را ترک كند.

زيديان متعلق به مدرسه قاسم بن ابراهيم در طبرستان به گونه روشني به نواده او به عنوان مرجع خود در امور مذهبي مي‌نگريستند حتي اگر آنها از حكومت حسن و محمد حمايت مي‌كردند. تعدادي از طبريهاي زيدي پس از روي كار آمدن الهادي در يمن به وي ملحق شده و به صورت برخي از بهترين حاميان وفادار او در آمده‌اند.

حكومت علويان طبرستان در سال ۳۰۱ براي بار ديگر به وسيله حسن بن علي اطروش [مقلب به] الناصر الي الحق احياء شد. او از سادات حسيني و از اهالي مدينه بود كه دوره حكومت حسن بن زيد در آن طبرستان آمده و در جنگي كه محمد بن زيد در آن كشته شد شركت داشت. او به ري گريخت و بزودي دعوتي از سوي شاه جستاني ديلمان براي وي فرستاده شد كه حمايت خود را براي فتح مجدد طبرستان به وي وعده داد.

پس از شكست دو عمليات مقدماتي در طبرستان، ناصر براي تغيير آيين ديلماني كه تا آن زمان آرمانهاي زيدي را نپذيرفته و نيز ترويج اسلام در شرق گيلان و سفيدرود در آنجا ماندگار شد.

آموزه‌هاي مذهبي او در برخي موارد با انديشه‌هاي قاسم بن ابراهيم متفاوت بود گرچه او قاسم را يكي از مراجع مذهبي خود به شمار مي‌رود. بويژه بيشتر در زمينه فقهي تحت تأثير آموزه‌هاي اماميه بود تا قاسم و الهادي.

بدين ترتيب او در زمينه احكام مربوط به طلاق وارث و نيز مسح پا موافقت با مذهب اماميه داشت. نتيجه اين تفاوتها آن بود كه نو مؤمنان او در شكلي از جامعه زيدي وارد شدند كه بعنوان ناصري مذهب شناخته مي‌شد و متمايز از قاسميه، يعني پيروان مكتب قاسم بود كه در رويان و شرق ديلمان شايع بود. ناصر با پيروان جديد خود در گرفتن طبرستان از دست سامانيان توفيق يافت. او سه سال بعد در سال ۳۰۴ درگذشت و در آمل مدفون شد.

جايي كه آستانه او بعنوان زيارتگاهي براي زيديان درآمد. آنها تعلق خاطر جدي خود را نسبت به اعقاب او حفظ كرده و آنان را در شايستگي براي امامت بر ديگر علويان ترجيح دادند.

حضور دو مدرسه زيدي در ايالت طبرستان به سرعت نزاعهاي متعصبانه‌اي را در ميان آنان به همراه آورد. بديهي بود كه اين نزاعها بوسيله درگيريهاي نژادي سنتي در ميان ديلميها و گيلها رو به تزايد مي‌گذاشت در حالي كه اكثريت ديليمي‌ها تابع مذهب قاسميه بودند تمامي گيلهاي شرق سفيدرود ناصري مذهب شدند. پيچيدگي بيشتر اين موقعيت با توجه به پيوند قاسميان با زيديه يمن بود كه در عقايد و پذيرش برخي از ائمه زيدي بعنوان امام با آنان توافق داشتند, در حالي كه ناصريه به ايالت جنوبي درياي خزر محدود بود. در گرما گرم رقابت افراطيون در هر دو سوي كار به جايي رسيد كه طرفداران هر طرف, طرف ديگر را كافر و بدعتگزار به‌شمار آوردند.

در حدود ميانه قرن چهارم امام ابو عبدالله المهدي كه شخصاً پيرو قاسميه بود اما در هوسن (رودسرفعلي) مركز ناصريها حكومت مي‌كرد كوشيد تا با اعلام تساوي اعتبار هر دو مذهب به لحاظ قرارداشتن آنها بر پايه اجتهاد مشروع امامان از حرارت اين تعصبات بكاهد. در حالي كه اين امر به صورت يک ديدگاه در ميان زيديان ايالت جنوبي خزر بطور عموم مورد قبول واقع شد، اما اختلاف را به طور كامل از ميان نبرد.

ادامه حضور اين دو مدرسه آميخته شده با ديدگاههاي قوم گرايانه و ميهن پرستانه سبب شدت و ضعف اختلافات سياسي ثابت جامعه زيدي اين منطقه مي‌گرديد.حكومت علوي پس از ميان رفتن حكومتش در طبرستان و استقرار بيشتر در نقاط دورتر غرب در بيشتر اوقات به دو گروه ديلمي و گيل تقسيم مي‌شد.

زيديه در دوره آل بويه به اوج خود رسيدند. بويهيان ديلمياني از لاهيجان بودند كه نخست بار با خدمت در لشگر الناصر الي الحق و برادرش حسن بن قاسم داعي به فرماندهي دست يافتند، آنان گرچه بعداً بعنوان حاكم، به دلايل فوري سياسي از خلافت عباسي پشتيباني كردند. اما از علويان زيدي و بيشتر از آن، از علويان حاكم در ايالت خود حمايت و هواداري مي‌كردند. ابو عبدالله المهدي، فرزند حسن بن قاسم، داعي و امام زيدي بعدي، مورد احترام فراوان معزالدوله بويهي بوده و بعنوان نقيب علويان با امتياز فوق نپوشيدن لباس رسمي سياه، رنگ رسمي عباسيان و عدم حضور در دربار خليفه، تعيين شد.گفته شده كه معز الدوله شخصاً از او به عنوان امام خود ياد مي‌كرده است.

دو دانشمند بسيار مشهور در ميان امامان زيدي ايالت‌جنوب خزر پس از الناصر، دو برادر با نامهاي احمدبن حسين المؤيد بالله (م ۴۱۱) و ابوطالب يحيي الناطق بالحق، بطحاني بودند كه هر دو زماني در حلقه وزير بويهيان صاحب بن عباد دري و قاضي القضاة معتزلي او عبدالجبار همداني بسر مي‌بردند. هر دو برادر در آمل از پدري امامي بودند كه تحت تأثير استاد خود ابو العباس حسني چهره برجسته گرايش الهادي در طبرستان به مذهب زيدي گرويدند.[۳۴]

آنان اعتزال را در بغداد در نزد ابوعبدالله بصري فراگرفتند كسي كه استادي ابو عبدالله المهدي را نيز برعهده داشت.

ابوعبدالله بصري، پيش از قاضي عبد الجبار، رهبري مكتب معتزله بصره را عهده‌دار بوده و توسط او سه تن از ائمه زيدي، كلام معتزله بصره را پذيرفتند، در حالي كه الهادي وابسته به مكتب معتزله بغداد بود. بدين ترتيب آموزه‌هاي

معتزله بصره از مشخصات زيديه ايالت جنوبي خزر درآمده و از آنجا در يمن انتشار يافته و در برابر گرايش محلي كه وفادار به كلام الهادي بود، قرار گرفت.

المؤيد نيز دو كتاب فقهي نگاشت كه بر پايه آموزه‌هاي فقهي الهادي بود. كتاب ديگري نيز با نام كتاب الافاده نگاشت كه ديدگاههاي خود را در آن عرضه كرد. بر اساس اصول خاص او است كه به عنوان بنيادگذار مدرسه فقهي زيدي متمايزي تحت عنوان «المؤيديه» شناخته مي‌شود. گرچه ديگران «المؤيديه» را گرايشي از «القاسميه» به شمار مي-آوردند. بديهي است كه اختلاف ميان آنها نسبتاً اندک است.

پس از سقوط بويهيان در قرن پنجم و نيمه اول قرن ششم هجري، ري همچنان مركز مهمي براي دانش زيدي است. احتمالاً در همين جاست كه الموفق بالله ابو عبدالله حسين بن اسماعيل شجري جرجاني حسني، يكي از شاگردان قاضي عبدالجبار و از او اصحاب المؤيد، تدريس كرده است. او مؤلف كتاب الاحاطه است كه در آن به شرح كلام معتزلي مدرسه قاضي عبد الجبار و عقيده زيدي در باب امامت پرداخته است. نسخه اين كتاب موجود است.

فرزند او المرشد بالله (م ۴۴۷) دانشمند برجسته ري است كه دانش كلام معتزلي ،فقه زيدي، سيرت و نسب طالبي را با هم پيوند داده بود. وي در سال ۴۴۶ بطور محدودي در ميان ديلمان ادعاي امامت كرد و بعد از آن دررى با عنوان كيايحيي و به عنوان امام شناخته شد. راويان سني نيز مكرر نزد او مي‌آمدند.[۳۵]

اسماعيل بن علي سمان (م ح۴۴۷) محدث معتزلي مشهور دررى، به همان مقدار متخصص در فقه زيدي بود كه در فقه حنفي و شافعي. در حدود ميانه قرن ششم هجري، ابوالعباس احمد بن ابي‌الحسن كني به عنوان يک دانشمند زيدي و استاد دررى و زادگاه خود «كن» در كوههاي نزديک آن، فعاليت مي‌كرد. او عمدتاً به عنوان منتقل كننده بخش بزرگي از كتابهاي مؤلفان زيدي ايالت جنوبي خزر به قاضي جعفر بن ابي يحيي يمني شناخته مي‌شود كسي كه چندي نزد وي به تحصيل پرداخته و اين كتابها را در يمن عرضه كرد.

يكي ديگر از مراكز علمي زيديان ايران در خارج از منطقه ايالت جنوبي خزر، شهر بيهق بود. بر پايه گزارش ابن فندق، ابوالقاسم علي‌بن محمدبن حسين، رئيس بيهق، چهار مدرسه را كه بايد اندكي قبل از جمادي‌الاولي ۴۱۴ باشد، براي چهار دسته تأسيس كرد: حنفيان، شافعيان، كراميه، سادات و پيروان آنان معتزله (عدليون) و زيديه.[۳۶]

بديهي است كه علويان شهر با زيديه و كلام معتزلي همراهي مي‌كرده‌اند. رئيس بيهق توسط سلطان محمود غزنوي به غزنه فرا خوانده شد و احتمالاً به دليل ساختن مدرسه براي شيعيان، مورد غضب قرار گرفت. ابن فندق در اين‌باره كه آيا اين مدارس مجاز به فعاليت بوده‌اند يا نه، ياد نمي‌كند.

بعد از آن در طول همان قرن ،ابوسعد المحسن بن محمد بن كرامه كه با عنوان حاكم جشمي (م ۴۹۴) شهرت دارد، در منطقه بيهق تدريس كرد، وي معتزلي حنفي با تعلق خاطر قوي نسبت به زيديه بود كه در اواخر عمرش بدان پيوند خورد. آثار متعدد وي در كلام، تفسير قرآن و دفاعيه نويسي زيدي و معتزلي شرح حال نگاري، مرجعيت و عموميت قابل ملاحظه‌اي را در ميان زيديان ايالت جنوبي خزر و پس از آن در يمن به دست آورد.

آموزه‌هاي او به وسيله فرزندش فضل در بيهق ادامه يافت. ابوالحسن زيد بن حسن بيهقي در جمع شاگردان او بود. وي در سال ۵۴۱ به يمن آمده و به مدت دو سال در آنجا تدريس كرد. حاكم آنجا امام‌المتوكل علي‌الله احمد بن سليمان كلام و اصول فقه را نزد وي فرا گرفت و كتابهاي او تأثير زيديان ايالت جنوب خزر را در آنجا منعكس ساخت.

در ميان ديگر شاگردان بيهقي قاضي جعفر سابق‌الذكر است كه وي را در وقت ترک يمن همراهي مي‌كرد. پس از درگذشت بيهقي در تهامه او راه خود را به سمت عراق ادامه داد، با اين هدف كه ميراث ادبي زيديه را گردآوري كرده و به يمن انتقال دهد. در اين عهد مذهب زيدي در عراق و ايران و با توجه خصائص خود رو به اضمحلال بوده و در مناطق خارج از دسترسش در رويان ديلمان و گيلان از ميان رفت.

حتي همين مقدار از متصرفات نيز با تجاوزات سنيان و اسماعيليان محدود شد. به هر روي جامعه زيدي كوچكي از هر دو شاخه ناصريه و مؤيديه باقي مانده[۳۷] و سبب بقاي محدود آموزه‌هاي زيدي تا اوايل دوره صفوي شد. در حكومت شاه طهماسب و در حدود سال ۹۳۳ بقاياي زيديان ايالت جنوبي خزر به مذهب اماميه گرويدند.

• اين مقاله از كتاب زير گرفته‌است:

persica). Coulumbia LEC TUTES on W. Modelnng Religious Treuds in Early Islamic Iran 1979 (Bibliotheca .Iranian studies Number 4

در اينكه كوفه از مراكز اصلي تشيع بوده ترديدي وجود ندارد زيرا محل حكومت اميرالمؤمنين (ع) و مجمع شيعيان از اصحاب وي بوده است. در واقع تشكيل اجتماعي شيعه نيز در دوران حكومت آن حضرت بوده است. اما اين مطلب منافاتي با آنچه شيعه از شواهد تاريخي درباره اصل نظريه امامت از زمان رسول خدا(ص) مطرح كرده و كساني از صحابه بدان معتقد بودند ندارد. ما بخشي از اين شواهد را در تاريخ سياسي اسلام تا سال چهلم ص ۴۲۷-۴۳۸ آورديم. (مترجم)

.tradition epique turco-iranienne see I. Melikottle" porte-hache" du khoiasan la[۱]-

° اين مطلب اشاره به بحثهاي گسترده اي دارد كه در عهد صفوي درباره شخصيت ابومسلم جريان يافت. در قصه هاي عاميانه ابومسلم جايگاه والايي داشت. كساني از صوفيه عامي نيز از وي به بزرگي ياد كرده حتي او را به تشيع منسوب مي‌ساختند. برخي از علما در شخصيت او كتاب نوشتند و مجموعاً در حدود هيجده كتاب در اين باره تأليف شد. گزارشي از اين جريان و تأليفات باقي مانده از ان را در كتاب دين و سياست در دوره صفوي ص ۲۳۴-۲۳۸ آورده‌ايم. (مترجم)

[۲] - ابو مسلم خراساني ،غلامحسين يوسفي ،مقدمه.

° در اين باره اختلاف نظر در ميان منابع و نيز ديدگاههاي عالمان شيعي وجود دارد. آنچه در بالا نقل شده بر اساس گزارش منابع رسمي فرق و مذاهب است. در ميان عالمان شيعه از ابتداء اين عقيده رواج داشته كه قيام زيد و يا حداقل شخصيت زيد مورد تأييد بوده است. اما آنچه مسلم است تفرقه تاريخي ميان زيديه و اماميه است كه حتي اگر در قيام زيديه نيامده باشد بلافاصله پس از قيام زيديه مطرح شده است. (مترجم)

° نسبت دادن اين عقايد در باب امامت به امام صادق (ع) اگر به معناي تبيين كلامي گسترده نظريه‌اي است كه از حديث غدير برگرفته شده اشكالي ندارد امام اگر به معناي ابداع آن از سوي امام صادق (ع) باشد با توجه به شواهد فراوان تاريخي و روايي قابل قبول نيست. مترجم

· بارها توضيح داده شده كه از نظر فقيهان شيعه اين ارتداد نبايد به معناي فقهي گرفته شود. در واقع اكثريت جامعه اسلامي به دلايل سياسي از نص پيامبر (ص) روگردان شدند. (مترجم)

[۳] - معجم الدباء، ياقوت حموي ج ۴ ص ۱۷۵ و ۱۷۶ تاريخ قم، حسن بن محمد بن حسن قمي، تحقيق: جلال‌الدين طهراني ص ۲۴۲.

[۴] - تاريخ قم ص ۲۶۰.

[۵] - الرجال، النجاشي، ص ۲۲۸ فهرست كتب الشيعه الطوسي تحقيقA.sprengerو مولوي عبدالحق ص۲۲۸.

[۶] - طبقات الكبري ابن سعد ج ۷ قسم ۲ ص ۱۱۰ و ۱۱۱،تهذيب التهذيب ابن حجر،ج۱،ص۳۵۰،ج۱۱،ص۳۹۰و۳۹۱.

[۷] - الرجال، النجاشي ،ص ۲۶- ۲۸ الفهرست، الطوسي، ۹۳ و ۹۴.

[۸] - الرجال ، النجاشي ، ص ۶۲- ۶۳ ،الفهرست، الطوسي ، ۲۵ و۲۶.

[۹] - الرجال النجاشي ص ۱۹۵و ۱۹۶ الفهرست، الطوسي ص ۲۱۶.

[۱۰] - الرجال النجاشي ص ۲۵۲و ۲۵۳و۳۲و ۳۳و ۹۲ الفهرست، الطوسي،ص ۹۷و۹۸.

[۱۱] - الرجال نجاشي ص۳۲۶؛

H.Halm,"Das Buchder schatten" in Der Islam Lv, pp.224 ff

[۱۲] - الرجال نجاشي ص۲۵۱و۲۵۲؛

.Halm" Das Buchder schatten"pp. 236 ff

[۱۳] - الرجال نجاشي ص ۲۵۵، ۲۵۶؛

Halm" Das Buchder schatten" pp. 241-242

[۱۴] - الرجال نجاشي ص ۲۶۱.

[۱۵] - الرجال النجاشي ص۶۴و ۶۵ الفهرست الطوسي، ص ۲۶ و ۲۷.

[۱۶] - الرجال النجاشي ص ۳۵-۶۴.

[۱۷] - الرجال نجاشي ۱۴۰.

[۱۸] - الرجال, النجاشي, ص ۲۵۵؛ الفهرست الطوسي ص ۳۰۲.

[۱۹] - رجال العلامه حلي،ابن مطهر حلي، تحقيق: محمد صادق بحر العلوم ص ۱۴و۱۵.

[۲۰] - رک: The sources of Ismaili law,,p:31,,

[۲۱] - الرجال النجاشي،ص ۶۴.

[۲۲] - الاصول في الكافي الكيني تحقيق علي اكبر غفاري ج ۱ ص ۳۲۴.

[۲۳] - رک: Imam is man Mvtazilite the Ology,,pp. 21 ff,,

· گزارش شده كه عبدالله بن عثيم نجاشي حاكم اهواز در دوره خلافت منصور و جد نجاشي مؤلف «الرجال» راوي رساله امام صادق[ع] به اوست كه نام رساله عبدالله النجاشي شهرت دارد (الرجال النجاشي ص ۷۹ ۱۵۶ [ج زنجاني ص ۱۱۰و ۱۲۳] حسين به سعيد حمدان بن مهران اهوازي و برادرش حسن در نيمه اول قرن سوم به عنوان كساني شناخته شده‌اند كه سي كتاب با يكديگر تاليف كرده‌اند (الرجال النجاشي ص ۴۶- ۴۸، الفهرست، الطوسي، ص ۱۰۴و ۱۰۵) عبدالله بن محمد بن الحسين بن الاهوازي راوي «المسائل» است كه آنها را نزد امام رضا [ع] فرستاده بوده است (الرجال النجاشي ص ۱۶۸ الفهرست الطوسي ص ۹۵ علي بن مهزيار اهوازي از امام رضا[ع] و امام جواد [ع] روايت كرده و تعداد زيادي كتاب نوشته است. (الرجال النجاشي ص ۱۹۱و ۱۹۲ الفهرست الطوسي ص ۲۳۱و ۲۳۲) (مؤلف)

[۲۴] - مقاله عبدالعظيم الحسني در دائرة المعارف ويراسته دوم.

[۲۵] - الرجال النجاشي ص ۲۵۵ و ۲۵۶و ۱۹۷ الفهرست، الطوسي ص ۲۵۴و ۲۵۵.

[۲۶] -الرجال النجاشي ص ۲۹۹-۳۰۲ الفهرست، الطوسي، ص ۲۶۷-۲۶۹ المسائل الصاغانيه در عدةالرسائل... المفيد ص ۳۴ و المسائل السرويه: همان مأخذ، ص ۲۲۲-۲۲۵.

· عياشي در آغاز سني بوده و پس از آن تشيع گروش پيدا كرد. (مترجم)

[۲۷] - الفهرست ابن نديم تحقيق فلوگل ص ۱۹۴ و ۱۹۵ الرجال النجاشي ۲۷۰-۲۷۳ الفهرست، الطوسي، ص ۳۱۷-۳۲۰.

[۲۸] - مقاله «الكشي» درE.Ir (دائرة المعارف اسلام) .

[۲۹] - الفهرست، الطوسي، ص ۴۳۹-۵۲۰.

[۳۰] - رک: مقاله «آل باوند» در E.Ir

[۳۱] - اين مطلب از ابن ابي جمهور احسايي كه از مناظراتش در مشهد با يک عالم سني از هرات در سال ۸۷۸ حكايت مي‌كند ظاهر است. (الرسالة الموسومة بالمباحثه بين المحق و المبطل = مناظرة الهروي، نسخه خطي كتابخانه مجلس شوراي اسلامي ش ۳۲۴۶ ص ۱۳۷).

.al-Qasim,pp. 154-156 R.strothmann.Das staatsrecht der zaiditen pp.94 ff, Dar Imam.[۳۲]

Der Imam al-Qasim,pp .86 ff.[۳۳]

.Der Imam al-Qasim,pp.177-181.[۳۴]

.Der Imam al-Qasim,pp.184-185.[۳۵]

لسان‌الميزان، ابن‌حجر،ج ۶ص ۲۴۷ و ج۶ ص ۲۴۸ و ۲۴۹ دوبار از وي ياد كرده است. المنتظم ابن الجوزي ج ۹ ص

۳۵، منتقلةالطالبيه، ابن طباطبا تحقيق: الخراسان ص ۱۵۶.

[۳۶] - تاريخ بيهق،ابن فندق ص ۱۹۴و ۱۹۵.

Â[37]. Der Imam al-Qasim, p.218

مجموعه اسناد و مكاتبات تاريخي شاه طهماسب صفوي، عبدالحسين نوايي، ص ۱۰۸و ۱۰۹. (پايان ص۱۶۱)